روایتی نمایشی از زندگی امام سجاد(ع)

مدیر بخش ترویج صحیفه سجادیه سی‌امین نمایشگاه بین‌المللی قرآن‌کریم گفت: بخش‌هایی از زندگی امام سجاد(ع) با نگاهی به دعاهای صحیفه سجادیه در نمایشگاه قرآن به تصویر کشیده می‌شود. حجت‌الاسلام مرتضی وافی گفت: این نمایش‌های آیینی از جمعه ۱۷ فروردین برابر با پانزدهم ماه مبارک رمضان همزمان با سالروز میلاد امام حسن‌مجتبی(ع) در بخش ترویج صحیفه سجادیه نمایشگاه قرآن آغاز شد و تا ۱۹ فروردین‌ماه نیز ادامه خواهد داشت.

وی با اشاره به استقبال مردم از نخستین شب اجرای این نمایش‌ها گفت: به‌گمان بسیاری از افراد، زندگی امام سجاد(ع) فقط در دعا کردن و بدون حضور اجتماعی در وقایع جهان اسلام خلاصه می‌شود درحالی‌که بیش از ۱۷۰ نفر به شکل مستقیم از آن حضرت روایاتی را نقل کرده‌اند که برخی از آنان جزو یاران و صحابه رسول خدا(ص) بوده‌اند.

وافی ادامه داد: این موضوع نشانگر آن است که امام زین‌العابدین(ع) علاوه بر توجه به موضوع دعا و مناجات با خدا، در موضوعات اجتماعی و سیاسی حضوری فعال و هوشمندانه داشتند. وی افزود: ارائه بخش‌هایی از مناجات و دعاهای اجتماعی در صحیفه سجادیه و همچنین زندگی امام‌سجاد(ع) در قالب‌های مختلف آیینی می‌تواند به معرفی بهتر آن حضرت به جامعه، موثر باشد.



جام جم
فرهنگ
CULTURE
۹
یکشنبه ۲۰ فروردین ۱۴۰۲ شماره ۶۴۶۱

سید شهیدان اهل قلم

نه‌ات باشی

نه فرهنگی انقلاب

عصر انفجار اطلاعات اما همان سوال ساده تاریخی است؛ پس حالا چه کنیم؟ پاسخ همان توصیه خردمندان همه اعصار است ؛ همان است که شهید آوینی کرد ، همان که مولانا در غزل ۱۱۹۷ دیوان شمس برای‌مان گفته :

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید؟
تو یکی نه‌ای هزاری تو چراغ خود برافروز
که یکی چراغ روشن ز هزار مرده بهتر
که به است یک قد خوش ز هزار قامت کوز

آوینی مگر همین راه نرفت و به همین توصیه عمل نکرد؟ بعد از مسیری که پیش از اتصال، در و دیوارزنان طی کرد و پس از اتصال به حب امام‌خمینی (ره) و تحول مگر آستین‌هایش را بالا نزد و به تفسیر و تصویر و توصیف و تحلیل و تبیین اندیشه انقلاب اسلامی و جایگاهش در جهان امروزی و نقش تمدنی این انقلاب نپرداخت. مگر در کنار این تلاش بی‌پایان به آفات و تعرضات و خطرات پیش روی مسیر شکل‌گیری تمدن نوین ایرانی - اسلامی نپرداخت . آنچنان مخلصانه که گویی به بحر بی‌پایان دانش ازلی ابدی اتصال یافته و کلامش تاریخ مصرف ندارد، شاهد مثال می خواهی ؛ همین که نهادها مبتلا به ترک فعل مزمن فرهنگی سخنش نشنیدند و تامل ننمودند تا به آنچه سیدمرتضی پیش‌بینی کرده بود مبتلا شدیم. ابتلایی طولانی به قدمت نوشته‌های او در زمان حیات و سه دهه پس از شهادت .

امروز هم راه همان راه است و مصائب قدم‌گذاشتن در این راه همان. تهاجم فرهنگی که او نگرانش بود امروز به جبهه نبرد آشکاری تبدیل شده که از قضا همان‌طور که سید شهیدان اهل قلم گفت از جنس شناخت و هیبریدی است . حالا خاکریز به خاکریز این جبهه فرهنگی زیر آتش جعلیات و تحریفات ضد فرهنگی است و ارکان این نبرد که همان ارکان فرهنگ است هدف تخریب . صدالبته دشوارتر از تجربه دوران دفاع مقدس. نمی‌شود در حوزه فرهنگ منتظر پشتیبانی و ترابری و آتش تهیه و مهمات و سلاح و نیروی کمکی رسمی ماند و در این انتظار، خاکریز به خاکریز عقب نشست.

در جنگ شناختی مثل همه چالش‌ها و آوردگاه‌های دیگر جنبش‌های فردی نتیجه صحنه نبرد را رقم می‌زنند پس هرکه دل در گرو اندیشه انقلاب و تشکیل تمدن نوین ایرانی و اسلامی دارد پاشنه ور بکشد و بشود گردان تک‌نفره تبیین . مدل هم الحمدلله زیاد داریم که مصداق و معیار طلایی‌اش همچنان سیدمرتضی آوینی است. حالا که به لطف فضای اثرگذاری همین جنبش‌های فردی سرنوشت نبردهای شناختی را تغییر می‌دهد و به برکت فضای مجازی و ارتباطات جدید فرصت پدیدآمده که این گردان‌های تکنفره از جای‌جای ایرانی و حتی کشورهای دور و نزدیک به هم دست وحدت بدهند امید اثرگذاری دو صد چندان است . در جبهه فرهنگی نبرد شناختی گردان تک‌نفره باش، توکل کن و از هیچ بنی بشری توقع یاری نداشته باش و بعد به تماشای معجزات الهی بنشین. ان‌شاءا....



صف‌آرایی شبهه روشنفکری در مقابل اندیشه اسلامی رقم زد

محاکمه سیدمرتضی آوینی



سعید مستغاثی
مستندساز و کارشناس سینما
فرهنگ

شهید سیدمرتضی آوینی، زبان صریح و بدون رودربایستی داشت و همین صراحت و تاکید بر اصول، موجب شده بود که از سوی جناح‌های مختلف فرهنگی و هنری مورد حمله و هجوم قرار گیرد. اما این هجوم بیشتر و به صورت جدی‌تر از سوی طیفی بود که ریشه‌های خود را در تاریخ به اصطلاح روشنفکری این دیار جست‌وجو می‌کردند و خویش را مدعی تجدد و آزاداندیشی و انواع و اقسام «ایسم»ها می‌دانستند. یکی از پرچالش‌ترین و بی‌پرده‌ترین این هجمه‌ها در همایشی صورت گرفت که پس از دهمین جشنواره فیلم فجر در بهمن ۱۳۷۰، تحت عنوان «سمینار بررسی سینمای پس از انقلاب» در دانشکده سینما و تئاتر برگزار شد. در آن سمینار، تقریبا همه آنهایی که ادعای سینمای روشنفکری و شبه‌روشنفکری داشتند و خود را اخلاف موج نو اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ می‌دانستند، حضور داشتند و سیدمرتضی آوینی را به قول خودش به محاکمه کشیدند.

خود آوینی بخشی از فضای آن سمینار را این گونه شرح می‌دهد:«...جماعت، عجیب برآشفته بودند و دیگر حتی رعایت پرستیژ را هم که از اهم واجبات آداب روشنفکری است، نمی‌کردند. توی سوالات یکدیگر می‌دویدند و اجازه حرف‌زدن به من نمی‌دادند. اول، خانم نجم (مجری جلسه) خودش هم به جانب مخالفان سخنان من غلتیده بود اما بعد که برآشفتگی و پرخاشگری آنان را دید، آهسته گفت «عجب دیکتاتورهایی شده‌اند»... و راست می‌گفت؛ هرکس یک دیکتاتور کوچک در درون خود دارد که اگر میدان پیدا کند، سر برمی‌آورد. تا به حال ما متهم به دیکتاتوری بوده‌ایم؛ دیکتاتورهایی در اقلیت! تا هنگامی که این جماعت سخن می‌گویند و ما ساکتیم، چیزی نیست اما وای از آن هنگام که ما هم بخواهیم چیزی بگوییم. فریاد برمی‌دارند که «آی! آزادی نیست. به کسی اجازه حرف‌زدن نمی‌دهند این دیکتاتورها!» ... و با این حساب، مردگان بهترین مردمان هستند. دیکتاتوری به چیست؟ دیکتاتوری در ابراز نظر مخالف است یا در عدم‌تحمل نظر مخالف؟ خدا می‌داند اگر این سه چهار نفر هم نبودند که حرفی بزنند سمینار به تعارف برگزار می‌شد و کلاه از سر برداشتن و برای یکدیگر لبخند زدن ... و هیچ...»

ترور اندیشه شهید آوینی توسط شبه‌روشنفکران

سیدمرتضی در تشریح خود از آن جلسه شبه‌روشنفکری، گویا اساسا سبک و سیاق و روش معمول این جماعت را به گونه‌ای توضیح می‌دهد که انگار همین امروز و در معرفی همین اخلاف آنهاست که اینک در شبکه‌های به اصطلاح اجتماعی ساکن شده و اگرچه ادعای اندیشه‌ورزی و برخورد اندیشه دارند اما هر نظر و عقیده مخالف را ترور می‌کنند. شهید آوینی ادامه داده: «...کدام برخورد اندیشه‌ها، دوست من؟!! آقایان و خانم‌ها به جای آن که با من به مباحثه در مسائل نظری سینما بنشینند، تلاش می‌کردند که با توسل به مشهورات دم‌دستی و ابراز احساسات مرا آزار دهند و حتی خانمی متوسل شد به اسلحه زنانه و گریه کرد. بله! واقعا گریه کرد. و من اگرچه برنیاشفته بودم اما سخت جاخورده بودم که چرا این جماعت چنین می‌کنند؟ در میان یادداشت‌هایی که برای من می‌رسید کار به فحاشی هم کشیده بود و خانم نجم از خواندن بعضی یادداشت‌ها که حاوی فحش بود، خودداری می‌کرد. گفتم: «باور کنید! من قصد توهین نداشتم، این شما هستید که به شنیدن حرف‌های خلاف تصور غالبی که در باب سینما وجود دارد، عادت ندارید. شما برآشفته‌اید که چرا کسی خلاف عرف معمول شما سخن گفته است و می‌انگارید که مورد توهین واقع شده‌اید...».

بی‌سوادی؛ بیماری اصلی شبه‌روشنفکری

تعبیر سیدمرتضی از سواد سینمایی و دانش هنری جماعت سینماروی ایرانی هم خواندنی است. به نظرم در تشبیهی نغز و گویا، اصل ماجرای علت بحران سینمای ایران را برای همیشه بیان نموده. آوینی گفت: «... و هنوز سخت در این فکر بودم که این جماعت سیاستگذاران سینمای ایران با کمک استادان دانشکده‌ها و منتقدان مجله فیلم و برنامه‌های تلویزیون و... با اتکا به تئوری مولف و جشنواره‌های اروپایی عجب ماری کشیده‌اند که دیگر به دانشجویان سینما نمی‌توان فهماند که «مار» را واقعا چطور می‌نویسند و چاره‌ای هم نیست، چرا که هرچه با سطحی‌نگری و ظاهرگرایی عقل متعارف غرب‌زده نزدیک‌تر باشد، آسان‌تر مورد قبول واقع می‌شود...». شگفتا! همان‌هایی که در آن سمینار، سیدمرتضی آوینی را بازجویی کردند، پس از شهادت آوینی، بیش از همه سنگ او را به سینه زدند و سعی داشتند تا از این کلاه برای خود نمدی ببافند! از فضای ضد فرهنگی سال‌های سازندگی و اصلاحات استفاده کردند و هرآنچه سیدمرتضی نقد و نفی کرده بود را به او نسبت دادند و این از هر نوع بازجویی و محاکمه سید اهل قلم در آن سمینار فجیع‌تر بود. او را سمبل روشنفکری خواندند! و طرفدار تجدد! و ... با استفاده از رسانه‌های متعدد، سعی در مصادره به مطلوب وی کرده و می‌کنند. سخنان و نوشته‌هایش را سانسور کردند و آنچه از او مطلوب نظرشان بود، نشر دادند و آنچه نمی‌پسندیدند و تیشه به ریشه خود می‌دانستند، پنهان ساختند.

متن سخنان شهید آوینی در آن سمینار که به صورت شسته و رفته و همراه با جواب به سوالات متعدد (که فرصت پاسخگویی‌اش در آن سمینار دست نداد) در شماره اول سال دوم فصلنامه سوره سینما در بهار ۱۳۷۱ توسط خود شهید آوینی منتشر شد. در آن نوشته مهم، شهید آوینی درباره بسیاری از عقاید و باورهایش،



بی‌پرده و صریح با ذکر مصادیق سخن گفت و نوشت؛ از تعریف سینما و مخاطب، عرفان و جریان سینمای روشنفکری، سینمای ملی و سینمای هنری و سینمای موج نو، دانشکده‌های هنری و نگرش‌های هنری، پس‌زمینه‌های جریان‌های فکری معاصر و سنت روشنفکری و غرب‌زدگی و عرفان‌زدگی و... و بسیاری از مسائل مبتلا به جامعه فرهنگی و هنری و فکری ما که گویا برای همین امروز گفته شده است. به نظر می‌آید باید بارها و بارها آن متن را به دقت مطالعه کرد تا اگر برای مقاصد گروهی و باندی، علم سیدمرتضی آوینی را بلند کرده‌ایم، لااقل حرف‌ها و نظرات و باورهای او را تحریف نکنیم.

سینمای بی‌هویت پس از انقلاب از نگاه شهید آوینی

به مناسبت سالگرد شهادت سیدمرتضی آوینی، بخشی از آن سخنان و نوشته‌ها را از نظر می‌گذرانیم، اگرچه بیش از ۳۰ سال از تاریخ آن گذشته ولی به نظرم خیلی به‌روز است.

«...چرا سینمای پس از انقلاب، هویتی ایرانی ندارد و چرا سینمای ایران از جواب‌گفتن به غایات فرهنگی و انقلابی این امت عاجز است و چرا اصلا سیاستگذاران سینمای ایران، سینما را چون رسانه‌ای که ماهیتا می‌تواند منشأ تحولات فرهنگی باشد، باور نکرده‌اند و به دستیابی به یک سینمای کوچک نیمه‌تجربی و کاملا غیرحرفه‌ای اکتفا کرده‌اند؟

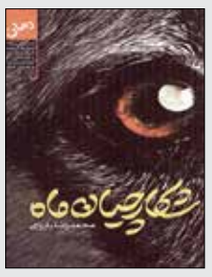
سینمای کنونی ایران هویتی ایرانی ندارد و هواداران آن در خارج از کشور، عموما مخالفان انقلاب اسلامی و منتقدان جشنواره‌ای هستند و اصلا این سینما، مردم را مخاطب خویش نمی‌داند؛ چه در داخل کشور و چه در خارج کشور. ... حال آن که این سینما فقط در ظاهر و در حیطه اشیاء و فضاها، ایرانی است و در باطن ماهیتی کاملا غربزده و استشراقی و توریستی دارد. اگر ایرانی‌گری این است که این امر منحصر به سینمای پس از انقلاب نیست. آنها که پیش از انقلاب را به یاد می‌آورند، می‌دانند که اصلا مروج این صورت از ایرانی‌گری، دربار پهلوی بوده است تا آنجاکه حتی تیمسار خسروانی، خانه‌ای داشت که معماری آن از معماری کویری یزد و نایین و اردکان تقلید شده و حتی نمای بیرون آن کاهگلی بود.» سیدمرتضی برای مصداق یک سینمای استاندارد، از سینمای آمریکا و فیلمسازانی همچون جان فورد و هاوارد هاکس نام برده و فارغ از محتوای نادرست و استعماری آنها، به لحاظ همراهی فرم و محتوا یا مضمون و تکنیک، آن را قابل بررسی و تامل دانست. آنچه در سینمای ایران وجود نداشت و صرفا با یکسری جملات و شعر و شعار جدای از فرم و ساختار سینمایی سعی داشتند سینمای ایرانی بسازند! سیدمرتضی این برداشت را که اصل ماجرای سینما مظروف است و نه ظرف، غلط می‌دانست و این دو یعنی ظرف و مظروف را لازم و ملزوم یکدیگر معرفی می‌کرد که هر کدام بدون آن دیگری معنی و مفهوم نمی‌یابد. سیدمرتضی در توضیح این مقولات گفته: «...سینمای آمریکا از لحاظ اتحاد مضمون و تکنیک و همراهی این دو با یکدیگر قابل تحسین است، نه از لحاظ مسائل دیگر؛ سینمای آمریکا توانسته است منشاء یک تحول فرهنگی بزرگ در سایر مجامع انسانی کره زمین شود و این با صرف نظر از این معنا که غایات این تحول، استکباری و شیطانی است، باید مورد تحسین قرار گیرد. شکی نیست که غایات سینمای آمریکا شیطانی است و اگر در مقام مضمون بخواهیم به سینمای غرب بنگریم، چه در آمریکا و چه در اروپا و چه در شرق سیاسی، چیزی جز انحطاط نخواهیم دید...».

سینمایی که ایرانی نیست

شهید آوینی اساس بحران سینمای ایران را منشأگرفته از بحران هویتش می‌دانست و علت آن بحران هویت را دوری از باورها و ارزش‌ها و زمینه‌های فرهنگی و تاریخی و اجتماعی مردم ایران تلقی می‌کرد. سینمایی که از همان ابتدای ورودش به کشور، دور از مردم و درون دربارها و کاخ‌ها شکل گرفت و از دغدغه‌های ملت درکی نداشت. بنا به نوشته لورا مالوی، نظریه‌پرداز مشهور سینما، به جز ژاپن، ایران تنها کشوری است که سینما توسط دستگاه سلطنت وارد آن شد و گسترش یافت. یعنی برخلاف بسیاری از کشورها، سینما در ایران به عنوان یک هنر مردمی و عامه‌پسند در محافل تجمع و دورهمی‌های مردم شکل نگرفت. از همین روی از ابتدا دچار بحران هویت بود و این بحران هویت تا سال‌های بعد و حتی پس از پیروزی انقلاب و تا به امروز همچنان ادامه یافته است. آوینی این نوع سینما را در مقابل آن سینمای هویت‌مند غرب و آمریکا قرار داده و گفته: «...درست بالعکس، سینمای ایران گرفتار بحران هویت است و این بحران به این دلیل ایجاد شده که سینما از مردم و غایات فرهنگی مقدس آنان دور است. فیلم‌های سینمای ایران پس از انقلاب عموما سعی دارند که از انقلاب رد شوند و به همین دلیل غالبا هیچ نشانی از این زمان و مشخصات فرهنگی و اجتماعی آن در فیلم‌ها وجود ندارد.... آنچه کارگردان‌ها را به این سمت رانده، آن است که اصلا سینمای ایران و سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های آن در خلأ یک بی‌هویتی مزمن گم شده است و معیار موفقیت در کار سینما، برنده‌شدن در جشنواره‌های اروپایی است و البته برنده‌شدن چیز بدی نیست، منوط برآن که این حضور جشنواره‌ای به مثابه یک ضرورت محوری و اصلی مورد توجه قرار نگیرد و نگرش ما نسبت به جایزه‌هایی که به فیلم‌ها می‌دهند، منفعلانه و از سر مرعوبیت و شیفتگی نباشد و بتوانیم تاثیرات بد این جایزه‌ها را بر فرآیند فیلمسازی داخلی کنترل کنیم...».

سینمای جشنواره‌ای آفت سینمای ایران

از همان زمان شهید سید مرتضی آوینی آفت و آسیب جشنواره‌های خارجی برای سینمای ایران را رصد کرده بود و توفیق‌های جعلی فیلم‌های ایرانی در آنها را هشدار داده بود. او به شدت با این سخن که حضور در جشنواره‌ها نشان از جهانی بودن سینمای ایران دارد، مخالفت داشت و آن را نشانه عوام‌گرایی و نادانی و کم‌سوادی گویندگان و باورمندان آن می‌دانست. شهید آوینی تفاوت‌های سینمای جشنواره‌ای با یک سینمای جهانی را چنین توضیح داده است: « ... سینمای ما یک سینمای جهانی نیست. جشنواره‌ای است. میان این دو تعبیر فرق بسیار است. فیلم‌های کوروساوا به شدت ژاپنی است و حتی آنجا که مکبث و شاه لیر را می‌سازد، هرگز مرعوب فرهنگ انگلیسی نیست، بلکه صورت مثالی مکبث و شاه لیر را اقتباس می‌کند و به آن هویتی ژاپنی می‌بخشد. شما چنین فیلم‌سازی را در داخل ایران و با هویت ایرانی به من نشان دهید؛ حتی مصطفی عقاد هویتی اسلامی دارد. سینمای ما یک سینمای محلی کوچک با ذائقه اروپایی است و کارگردانان آن، در فضای سوبژکتیویته هنر مدرن و پست مدرن، فرصت رشد و بزرگ شدن حتی در حد مصطفی عقاد را ندارند...ایرانی ستودنی است اما شما فیلمی را به من نشان دهید که از ژرفنا و باطن ایرانی باشد نه در سطح و در حیطه اشیاء و فضاها و دیالوگ‌ها...»



انتشار «شکارچیان ماه» بایرامی

رمان «شکارچیان ماه» نوشته محمدرضا بایرامی توسط انتشارات سوره‌مهر منتشر و راهی بازار نشر شد. بستر زمانی داستان این رمان، سال‌های جنگ تحمیلی و دفاع‌مقدس است. راوی آن نیز یک نگهبان شرکت تعطیل‌شده در جنوب است که جنگ، زندگی‌اش را متحول کرده است. این راوی بناست از خلال سطور و صفحات رمان شکارچیان ماه وضعیت مناطق هورا در جنگ روایت کند. او پیش از شروع جنگ، نگهبان یک باغ تاک بوده و با شروع تجاوز نیروهای بعثی به خاک ایران، مسئول حراست از منطقه جنگی را به‌عهده گرفته است. بایرامی پیش از شروع متن داستان، این تذکر را به مخاطبش داده که داستان، همان‌قدر به واقعیت نزدیک است که پلنگ سر کوه به ماه. به این ترتیب حوادث، اماکن و شخصیت‌های قصه، هرچند هم واقعی به‌نظر برسند یا در تاریخ با همین اسامی آمده باشند، همه خیالی هستند.ژ شکارچیان ماه در ۱۳ فصل نوشته شده است. این‌کتاب با ۳۸۶ صفحه، شمارگان ۱۲۵۰ نسخه و قیمت ۱۶۵ هزار تومان منتشر شده است.



مردی که جهنمش را با خود حمل می‌کرد

نمایش «مردی که جهنمش را با خود حمل می‌کرد» روایت تاریخی دیگری از شهادت حضرت علی(ع) است که از امروز یکشنبه ۲۰ فروردین ساعت ۱۹ و ۳۰ دقیقه در تماشاخانه سنگلج روی صحنه می‌رود.

این نمایش به نویسندگی و کارگردانی بابک والی و با بازی محمدحسن صفری، بهناز پورفلاح، حمیدرضا طوبایی، محمدمهدی ملک‌محمد، رضا تفکری، علیرضا یاسری، احمدرضا نوراللهی، سهیل قسیمی، مسعود تاج، سیاوش ضابط، علی صدیقی‌سعید، سیدمجید حسینی، داریوش پاک‌نیا، احمد توحیدی‌راد، وهاب طباطبایی، راضیه شریفی، سمیه نوروزرجبی و بابک والی روی صحنه می‌رود.

داریوش پاک‌نیا (مشاور کارگردان)، حمیدرضا طوبایی، علی صدیقی‌سعید (دستیاران کارگردان)، ماری (منیره) مقدم (منشی صحنه)، بهناز پورفلاح (مدیر تولید)، فرشید هدی (مدیر اجرایی)، امیرمحمد دشت‌گلی (مدیر رسانه)، سیاوش ضابط (هماهنگی)، حمیدرضا طوبایی (برنامه‌ریز)، سیاوش میلانی (مدیر صحنه)، مریم تاج‌کریمی (روابط عمومی) از دیگر عوامل این اثر نمایشی هستند. نمایش مردی که جهنمش را با خود حمل می‌کرد از ۲۰ الی ۳۰ فروردین ساعت ۱۹ و ۳۰ دقیقه در تماشاخانه سنگلج روی صحنه خواهد رفت.



ارائه اندیشه شهید صدر

پژوهشگاه تخصصی شهید صدر همزمان با چهل‌وسومین سالگرد شهادت شهید سیدمحمدباقر صدر همه آثار این شهید را به همراه ۲۰ درصد تخفیف ارائه می‌کند. در این طرح فروش، مخاطبان می‌توانند تمام آثار این شهید را با ۲۰ درصد تخفیف از امروز ۱۹ فروردین تا ۲۵ فروردین تهیه کنند و برای آشنایی با آثار و تهیه آنها به بخش فروشگاه، سایت mbsadr.ir مراجعه کنند.